

حدیث دوم

محدثان اهل سنت از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: «انَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا؛ خُداوند در هر شب از عرش به آسمان نخست فرود می‌آید، و می‌گوید: آیا استغفارکننده‌ای هست که گناه او را ببخشم.

این حدیث از آن نظر که در صحیحین^(۱) وارد شده از اعتبار بالایی برخوردار است، در حالی که مفاد آن جز تجسم و اثبات حرکت برای خداوند بزرگ، چیزی نیست و لذا گروه مجسمه به ظاهر آن چسبیده، و آشکارا برای خدا، جهت و حرکت ثابت می‌نماید.

ابن بطوطه (جهانگرد معروف) می‌گوید: در دمشق در

ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید من به امام هشتم علیه السلام عرض کردم مردم از پیامبر نقل می‌کنند که آن حضرت فرموده است که خدا هر شب به آسمان اول فرود می‌آید.

امام در پاسخ فرمود: خدا تحریف‌گران را از رحمت خود دور سازد، پیامبر فرمود: خدا در ثلث آخر هر شب فرشته‌ای را به آسمان نخست می‌فرستد، و در خصوص شب جمعه، از آغاز شب، آنگاه فرمان می‌دهد که بگوید:

آیا سائلی هست تا عطا کنم، نادمی هست که توبه او را بپذیرم... این ندا و امثال آن تا طلوع مستمر است

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۷۱، باب الدعاء نصف الليل، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۵، باب الترغیب فی

الدعاء من کتاب الصلاة.

سخنرانی «ابن تیمیه» شرکت کرده، او پیرامون نزول خدا بر آسمان اول سخن می‌گفت، فردی از پائین منبر پرسید: چگونه خدا از عرش به آسمان اول فرود می‌آید؟ او به پاسخ عملی پرداخت و یک پله از جایگاه خود پائین آمد و گفت: این چنین^(۱).

ولی ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید من به امام هشتم علیه السلام عرض کردم مردم از پیامبر نقل می‌کنند که آن حضرت فرموده است که خدا هر شب به آسمان اول فرود می‌آید.

امام در پاسخ فرمود: خدا تحریف‌گران را از رحمت خود دور سازد، پیامبر فرمود: خدا در ثلث آخر هر شب فرشته‌ای را به آسمان نخست می‌فرستد، و در خصوص شب جمعه، از آغاز شب، آنگاه فرمان می‌دهد که بگوید:

آیا سائلی هست تا عطا کنم، نادمی هست که توبه او را بپذیرم...
این ندا و امثال آن تا طلوع مستمر است^(۲).

از ملاحظه این دو مورد که به عنوان نمونه گفته شد، روشن می‌گردد که امامان معصوم علیهم السلام حافظان و نگهبانان حدیث نبوی بوده هم‌چنان که نگهبان قرآن و مفسر آن بوده‌اند و در حقیقت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دو یادگار گران بها در میان ما نهاده، یکی قرآن و دیگری عترت است و نقش عترت در صیانت قرآن و تفسیر آن و از صیانت حدیث نبوی کاملاً مشهود است.

۱. رحله ابن بطوطه، ص ۱۱۲، طبع دارالکتب العلمیه.

۲. توحید صدوق، باب ۲۸، شماره ۷، ص ۱۷۶.

پیشگوئی دقیق

امام در فقره‌ای از نامه که گذشت، سرنوشت معاویه را در میدان جنگ، پیشاپیش رقم زد و اکنون نوبت جماعت معاویه است که پیشاپیش سرنوشت آنها را رقم زند، باشد که از ترس جان، کوتاه بیایند و همانگونه که در روز فتح مکه، مشرکین و از آن جمله، معاویه و پدرش بی‌ رغبت به اسلام، اظهار مسلمانی کردند و پیامبر خدا ﷺ آزادشان کرد و «طلاق» نام گرفتند، اینها هم اظهار پشیمانی کنند و یکبار دیگر خاطره طلاقای مکه در صفین رقم بخورد و نائره جنگی خانمانسوز فرو نشینند. حضرتش درباره جماعت همراه و همداستان معاویه - که بیچاره‌ها نه دنیا دارند و نه آخرت، نه دین دارند و نه وجدان پاک انسانی - نوشت:

«وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِّنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ وَ الْقَضَاءِ الْوَاقِعِ وَ مَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، أَلِي كِتَابِ اللَّهِ، وَ هِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَايَعَةٌ جَائِدَةٌ.»

«وگوئی جماعت تو را می‌بینم که از ضربات پیاپی و قضای حتمی و تحقق یافته و کشتارهای پشت سرهم، مرا به سوی کتاب خدا می‌خوانند؛ حال آنکه کافرانی منکر یا بیعت کنندگانی منحرفند.»

پیشگویی مولای پرهیزکاران بسیار دقیق است. همان صحنه‌ای که امام در نامه به معاویه ترسیم کرده بود، تحقق یافت. هشت روز از ماه محرم سال ۳۷ هجری باقی مانده بود که لشکر کوفه تحت فرماندهی فرمانروائی بیدار و آگاه و سیاستمدار و پاک‌طینت و پرهیزکار، به صفین رسید. تا روز اول ماه صفر، امام علی علیه السلام در نهایت بردباری و صبر و تحمل و مدارا، تلاش کرد که میان دو لشکر - که هر دو از سربازان مسلمان فراهم شده بود - صلح و آشتی برقرار کند و معاویه و مشاورانش را قانع سازد که دامن خود را به خون مردم نیالایند و امنیت و آسایش مردم را به خطر نیندازند و سرجای خود بنشینند. ولی موعظه‌ها و نصایح و تذکرات و تهدیدها و انذارها و مال‌اندیشی‌های دل‌سوزانه و مخلصانه امام در آن افراد سنگدل تأثیر نکرد و جنگی خانمان‌سوز آغاز شد.

سرانجام در روز اول ماه صفر جنگ آغاز شد و صحنه‌هایی پدید آمد که هرگز مولای متقیان به آنها راضی نبود؛ ولی چه کند که رقیب حیله‌گر و مکار و ستیزه‌گر کفار، چنین جنگی را بر جهان اسلام تحمیل کرده و چاره‌ای جز دفاع از کیان اسلام نیست. به برکت نیرنگ معاویه - که همواره دشمن خونی اسلام و مسلمانان بود - چنان نبرد خونینی در گرفت که مانند آن را نه کسی دیده و نه شنیده بود.

داستان لیلۃ الهمیر - که یکی از شبهای پرماجرایی جنگ صفین است - شهرت تاریخی پیدا کرده است.^۱

بنابر نقل نصر بن مزاحم در کتاب صفین^۲، بامداد روز دهم ماه صفر یا ربیع‌الأول، امیرالمؤمنین علیه السلام پس از برگزاری نماز فجر، به همراه لشکر خویش بر لشکر معاویه حمله برد. نخست به تیراندازی پرداختند، تا تیرها تمام شد. سپس با سنگ به یکدیگر حمله بردند، تا سنگها نیز به اتمام رسید. سپس با نیزه به نبرد پرداختند، نیزه‌ها هم شکسته شدند و از کار افتادند. سرانجام جنگ با شمشیر آغاز شد و چنان شدت گرفت که صدای

۱. نگ: سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۱۰. هرر.
۲. همان.

چکاچک شمشیرها گوش فلک را کر می‌کرد. گرد و غبار غلیظی از زمین به هوا برخاست، به طوری که لواها و پرچمها دیده نمی‌شدند.

عجب شعاری انتخاب کرده بودند: برای آنها که هنوز گرفتار تعصب قومی و عربی بودند، خطر ترک و فارس و روم را به رخ می‌کشیدند و برای آنهایی که تعصب و غیرت دینی داشتند، خطر ضایع شدن دین را مطرح می‌کردند و در هر دو صورت، انگشت روی تعصب گذاشته بودند، تا با این ترفند، افراد ساده‌دل و متعصب ناسیونالیست یا خشک‌مقدس را اغفال کنند و سیاست الهی علوی را با سیاست شوم و شیطانی خود، شکست دهند.

مالک اشتر که همواره به عنوان دست و بازوی امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش می‌کرد، از میمنه به میسره و از میسره به میمنه می‌تاخت و قبیله‌ها را به نبرد قهرمانانه در برابر دشمن از خدا بی‌خبر، تشویق و ترغیب می‌کرد.

او همان است که پس از شهادتش امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌اش فرمود:

«كَانَ الْأَشْتَرُ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱

«اشتر برای من همان‌گونه بود که من برای پیامبر خدا بودم».

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت مالک او را استوارتر از کوه و سخت‌تر از سنگ، معرفی کرد و فرمود: «عَلَى مِثْلِكَ فَلْتَبْكِ الْبُؤَاكِي»^۲ گریه کنندگان باید بر چون توئی بگریند. حضرتش با اینکه بعد از مصیبت پیامبر خدا بر هر مصیبتی صبر می‌کرد، ولی در مصیبت مالک، روزهایی چند گریه کرد.^۲

با اینکه عملاً به خاطر تاریکی هوا، جنگ متوقف می‌شد، ولی آن شب جنگ تعطیل نشد و جنگ تا بامدادان ادامه یافت. مالک اشتر در میمنه و علی علیه السلام در قلب لشکر بود. هرگاه مالک پس از حمله‌ای قهرمانانه به جایگاه اصلی خود باز می‌گشت، به اصحاب خود می‌گفت: عمو و دائیم به قربان شما، بجنگید، تا خدا از شما خشنود و دین

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸۷: شتر.

۲. همان.

خدا نیرومند شود. هرگاه من حمله می‌کنم، شما نیز حمله کنید. سپس حمله می‌کرد و یاران او را همراهی می‌کردند. او لشکریان شامی را تا لشکرگاهشان عقب می‌راند و با آنها می‌جنگید و پرچمدارانشان را به خاک هلاک می‌افکند و امیرالمؤمنین علیه السلام برایش نیروی کمکی می‌فرستاد.

سرانجام لحظه شوم نیرنگ و حيله فرا رسید. معاویه و عمروعاص طعم تلخ شکست را چشیدند و یقین کردند که بامداد لیلۃ الہریر، بامداد ذلت و اسارت و رسوائی آنهاست. دیگر کار از کار گذشته و نفس رزمندگانشان به آخر رسیده بود. پس باید دام حيله را گسترده و عوام کالانام را فریب داد.

معاویه دست به دامن عمروعاص شد و از او تقاضا کرد که حيله‌ای به کار برد. عمروعاص گفت: آنها را دعوت کن که به حکمیت و داوری قرآن تن دهند که به مقصود خود می‌رسی. من این نیرنگ را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم، تا تو و خودم را از مهلکه نجات بخشم. معاویه پیشنهاد او را پسندید و او را بر آن تشویق کرد.

بامدادان که خورشید، اشعه فروزان خود را بر کره خاکی می‌افشاند و فضا را روشنی می‌بخشید، سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام با پدیده‌ای جدید و با بدعتی بی سابقه رو به رو شدند. آنها ناباورانه به جای پرچم‌های برافراشته، قرآنی بر سر نیزه‌ها دیدند، همراه با فریادهای مکارانه‌ای که از حنجره‌های مزدوران معاویه و عمروعاص به گوش می‌رسید. می‌گفتند: باید از خدا ترسید. کاری نکنید که روم و ترک و فارس بر عرب چیره شوند و زنان و فرزندان شما را به اسارت بگیرند. باید از خدا ترسید و دین خود را تباہ نکنید. اینک کتاب خدا میان ما و شماست.

عجب شعاری انتخاب کرده بودند: برای آنها که هنوز گرفتار تعصب قومی و عربی بودند، خطر ترک و فارس و روم را به رخ می‌کشیدند و برای آنهايي که تعصب و غیرت دینی داشتند، خطر ضایع شدن دین را مطرح می‌کردند و در هر دو صورت، انگشت روی تعصب گذاشته بودند، تا با این ترفند، افراد ساده‌دل و متعصب